

گفتار منتشر نشده‌ای از سیدمرتضی آوینی
درباره فرهنگ، تبلیغات و مفهوم حقیقی هنر؛
تلویزیون دست انقلاب نیفتاده است

[ماهنامه مهر نو، سال دوم، ۱۳۹۱، شماره چهارم،
صص ۸۴ و ۸۵]

جاذبه اقسام گوناگون دارد و از دو جنبه قابل
تقسیم‌بندی است: جاذبه کاذب و حقیقی، و [یا]
جاذبه‌های غریزی-حیوانی و فطری-روحانی.
هر نوع گرایشی که همسو با تکامل معنوی
انسان باشد، جاذبه حقیقی است و گرایشی که
با تکامل معنوی انسان همسو نباشد، جاذبه
کاذب است. به این ترتیب در فرهنگ غربی و
هنر و تبلیغاتی که در جامعه غربی می‌بینیم،
اصل بر جاذبه‌های کاذب است. یعنی مبنا بر
این است که از طریق جذابیت‌های غریزی و
حیوانی یا جاذبه‌های کاذب، بشر را به خودشان
جذب کنند و مبنای تبلیغات همین است.

در صحبت از هنر اسلامی و تبلیغات اسلامی بحث بر سر این است که اگر بگوییم «هنر اسلامی»، گویی هنر دیگری جز اسلام موجود است یا اگر بگوییم تبلیغات اسلامی، انگار تبلیغات دیگری غیر از اسلام هست که ما حالا نوع اسلامی را مد نظر قرار می‌دهیم، در حالی که این‌طور نیست. معتقدیم اگر هنر، هنر باشد، حتماً اسلامی است. اگر تبلیغات، واقعاً تبلیغات باشد، باز هم حتماً اسلامی است. اصلاً به این پسوند «اسلامی» نیازی نیست. زمانی به پسوند اسلامی احتیاج است که چیزی که می‌خواهیم تعریف کنیم یا پسوند برایش بیاوریم و ترکیب اضافی تشکیل دهیم، موجودیتی جدا از اسلام داشته باشد؛ در حالی که هنر یا تبلیغات، موجودیتی جدا از اسلام ندارد. حقیقت اگر به‌صورت هنر متجلی شود، هنر واقعی است و اسلامی هم هست. این اصلاً نیاز به پسوند «اسلامی» ندارد.

پسوند «اسلامی» این شبهه را برای جامعه
روشنفکر مآب یا جامعه غرب زده ما به وجود
آورده که هنر به معنای تخیل آزاد است و اصلاً
هنر از تخیل آزاد نتیجه می شود و هر جور
تعهدی، آزادی را به خطر می اندازد، که اسلام
تعهدی اضافه بر هنر تحمیل می کند و می گویند
هر جور تعهدی. حالا ممکن است این تعهد،
اسلامی باشد یا غیر اسلامی، تعهد مذهبی یا
سیاسی. این ها تعهد را غیر از ذات هنر
می دانند و ذات هنر را جدا از تعهد لحاظ
می کنند. این حرف صد درصد مزخرفی است.
اگر در جامعه حقیقی زندگی می کردیم، این جور
حرف ها اصلاً جای بحث نداشت. حتی وقت
گذاشتن برای بحث درباره این حرف ها اسراف
است؛ منتها از آن جایی که ما در این روزگار
گرفتار این جماعت غرب زده و منورال فکرهای
وطنی هستیم، متأسفانه باید جواب این
جماعت را بدهیم.

نتیجهٔ مطلب این که اولاً هنر را نتیجهٔ تخیل آزاد نمی‌دانیم؛ به معنی تجلی حقیقت وجود، تلقی می‌کنیم. حقیقتی که وقتی تجلی می‌کند، گاهی نامش فلسفه می‌شود و گاهی عرفان. این حقیقت اگر در آینهٔ دیگری تجلی کند و به نوع دیگری محقق شود، اسمش هنر می‌شود. اگر هنر را به این معنا بگیریم که تجلی حقیقت وجود در خلاقیت ذاتی انسان است، اصلاً ذات چنین چیزی عین ذات تعهد و ذات اسلام است. از اسلام قابل جدا کردن نیست، عین اسلام است.

اگر هنر به این معنا محقق شود، اسلامی است و پسوند «اسلامی» نمی‌خواهد و اگر به این معنا محقق نشود، اصلاً آن را هنر نمی‌دانیم که بخواهیم روی اسلامی یا غیر اسلامی بودن آن بحث کنیم.

به اعتقاد من در غرب به هیچ وجه اثر هنری نداریم. البته چیزهایی شبیه آثار هنری ای موجود است و گاهی بعضی آثار به هنر به همین معنایی که گفتیم نزدیک شده؛ مثلاً آثار هرمان هسه نویسنده آلمانی تا حدودی به اثر هنری، شبیه یا نزدیک می شود. آن هم به دلیل تأثیرهای عرفانی است که از مشرق زمین گرفته است. از هند و عرفان هندی متأثر است و به دلیل همین تأثیری که از عرفان هندی گرفته، روح حقیقت تا حدودی در آن متجلی شده و کارهایش تا حدودی به آثار هنری شبیه شده است.

البته در یک تقسیم بندی دیگر، می توان هنر را به دو بخش رحمانی و شیطانی طبقه بندی کرد. شاید این تقسیم بندی و این پسوندها درست باشد، منتها درباره «هنر اسلامی» باید شک کنیم که این پسوند را بیاوریم یا نه؟ البته در این مقطع ناچاریم چنین پسوندی را بیاوریم. چون همه، این استدلال را نشنیده اند. اگر جایی بگویند پسوند اسلامی را برای هنر قبول نداریم، می گویند اصلاً به هنر متعهد، معتقد نیست. وقتی استدلال را شنیدند، می فهمند معتقدیم هنر عین تعهد است. اصلاً هنر غیر متعهد نداریم. هنری که غیر متعهد باشد، هنر نیست. نامش را چیز دیگری باید گذاشت. شاید بتوان گفت هنر شیطانی.

متأسفانه هنر غرب امروز فقط از طریق
جاذبه‌های کاذب، مردم را جذب می‌کند و
گرایشی که به سمت جلوه‌های پورنوگرافی در
هنر غرب پیدا شده، ناشی از همین معنا است.
گرایش این‌چنینی در هنر غرب، از آن‌جا ناشی
می‌شود که این‌ها می‌خواهند از طریق جاذبه‌ها
و گرایش‌های غریزی و حیوانی که در وجود
بشر هست، بشر را به خود و آثار هنری‌شان
جذب کنند. به این ترتیب وظیفه هنر تا حدودی
ارضای تمایل‌های غریزی و حیوانی انسان
می‌شود. و هنر به این وظیفه هم باید جواب
دهد. در فیلم‌های غربی این چیزها به
رأی‌العین مشهود است. حتی یک شعبه از کار
فیلم‌سازی غرب، به همین مسأله اختصاص
دارد. یکی از وظیفه‌های هنر، صرف ارضای
تمایل‌های کنترل‌نشده، نامحدود و نامشروع
جنسی است. هنری هم که در خدمت ارضای
این تمایل‌ها درنیامده، یا این وجه را یکی از
وظایف خودش می‌داند، یا می‌خواهد در جهت
تحقق خود از این قبیل گرایش‌ها که در وجود
بشر هست، استفاده کند تا برای مردم جذابیت
ایجاد کند.

ما به این جور جاذبه‌ها اعتقادی نداریم. هنر اسلامی جاذبه‌های فطری و روحانی دارد. برای کشف جاذبه‌های فطری و روحانی بشر، باید سراغ فطرت بشر برویم. ببینیم فطرت و فطریات بشر چیست. این یکی از مهم‌ترین مباحث مربوط به هنر است. وقتی سراغ فطریات بشر رفتیم و آن‌ها را شناختیم، می‌توانیم جاذبه‌های حقیقی را از جاذبه‌های کاذب تشخیص دهیم.

دلیل اصلی این است که جهان در یک حرکت هماهنگ و کلی و در یک صیروت کلی به سمت هدف مشخصی در حرکت است. این هدف مشخص در قرآن با تعبیر «یوم الدّین» آمده است. «یوم الدّین» روزی است که _ اگر تعبیر روز درست باشد _ که جهان به هدف واحد خود رسیده؛ یعنی صیروت جهان، کامل شده و نظام جدیدی در عالم برقرار شده. این حرکت کلی را در این آیه کوچک قرآن به صورت خلاصه و فشرده می‌بینیم. آیه، ضمن اختصار، از کمال برخوردار است: «إِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاٰجِعُونَ».

این آیه، بیان فشردهٔ همین صیورت کلی است که دربارهٔ آن صحبت کردیم. بخش دوم آیه، «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مورد نظر است. مؤمنان معمولاً هدف از خلقت انسان را تکامل معنوی می‌دانند و نهایت تکامل معنوی را پیوستن به الله. ما همیشه دربارهٔ همین بحث می‌کنیم. اگر در جست‌وجوی حاکمیت الله در کرهٔ ارض هستیم (حاکمیت الله به هر شکل که هست؛ منظورم حاکمیت احکام شرع در کرهٔ ارض است)، برای این است که تکامل معنوی اتفاق بیافتد. هیچ چیز مانع این تکامل معنوی نباشد؛ تکاملی که در آن بشر به‌سوی الله حرکت می‌کند. البته حُکمای ما از زمان ملاصدرا به بعد آن را با حرکت جوهری توضیح می‌دهند. نمی‌خواهیم وارد بحث‌های فلسفی شویم. جهان در یک صیورت کلی به‌سمت پیوستن به الله در حرکت است. به هر حال در تحقق هدفی که قرآن برایش ذکر کرده، «یوم الدّین»، شکی نیست. آیه‌های قرآن صراحت کامل دارد که جهان در چنین سمتی در حال حرکت است. این حرکت در بطن عالم است و این جوهره در ظاهر عالم هم سرایت دارد.

ظاهر عالم به تبع جوهره یا باطن است که در جهت هدف کلی و نهایی در حرکت است. بحث‌های قرآن دربارهٔ قیامت و «یوم الدّین»، مشخص کرده که به چه شکل دنیا به هدف خود می‌رسد و بعد چه نظام دیگری برپا می‌شود. آن نظام چه مشخصاتی دارد؟ چه تفاوت‌هایی با نظام موجود دارد؟

با این بحث‌ها کاری نداریم. ولی تمام مقصد ما از این بیان، این بود که وقتی چنین صیورت کلی در نفس و ذات عالم موجود است و عالم چه در باطن و چه در ظاهر به این سمت در حرکت است، خودبه‌خود در وجود انسان که جزئی از عالم است، گرایش‌ها یا جاذبه‌هایی ایجاد می‌کند. فرض کنید مجموعه‌ای به سمتی حرکت می‌کند؛ مثلاً یک انسان به سمت دیوار حرکت می‌کند. تمام اعضای بدنش در این سمت در حرکت اند و در هر یک از اعضای بدنش گرایشی نسبت به این حرکت موجود است. انسان به دلیل این که جزئی از عالم وجود است، به‌طور کلی به سمت یوم الدّین در حال حرکت است؛ در وجود انسان هم گرایش‌ها و جاذبه‌هایی به آن سمت، موجود است.

اگر گفتند در انسان فطرت کمال جویی هست
و همیشه در جهت کمال و در جست و جوی
کمال بشر است، به این معنا است. چون جهان
به طور کلی در جهت رسیدن به یوم الدّین و آن
هدف مشخص در حرکت است و نهایت آن
هدف، الله است. الله کمال مطلق است. بشر
هم که جزئی از این عالم است، در جست و جوی
کمال است؛ چون حرکت کلی جهان در جهت
هدف مشخص است.

فطرت به معنای خلقت است. به این معنا
فطرت را به کار می‌بریم که انسان خلقت
خاصی با مشخصاتی خاص دارد. فطرت
حوزه‌های مختلفی در وجود بشر دارد که علامه
شهید مطهری در کتاب «فطرت» توضیح داده
این حوزه‌ها چندتا است و فطریات بشر در این
حوزه‌ها چيست.

بشر در جهت پیوستن به کمال مطلق،
جاذبه‌هایی در وجودش دارد. این جاذبه‌ها
باعث می‌شود همواره در نهایت حرکت خود،
نمونه‌های آرمانی در نظر می‌گیرد و سعی
می‌کند خود را با این مثال‌های آرمانی یا به‌قول
متجددان «ایده‌آلی» تطبیق دهد. این
نمونه‌های ایده‌آلی در نهایت خواست بشر،
موجود است. یعنی بشر این‌ها را به‌عنوان
معیارهای مطلق لحاظ کرده و سعی می‌کند
خود را با آن بسازد و به آن شبیه شود. چیزی
که در اصطلاح قرآن «أُسُوهُ» نام دارد، «لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» به‌همین
معنا است. نمونه‌های آرمانی هم همان اسوه
هستند؛ نمونه‌ای که خودش را در وضعیت
حرکت قرار داده و سعی می‌کند به آن نمونه
[اسوه] شبیه شود. بشر به‌دلیل این که در جهت
کمال مطلق در حرکت است، برای تمام اعمال
و خُلقیات خود، چنین نمونه‌های آرمانی قرار
می‌دهد و سعی می‌کند خود را به این
نمونه‌های آرمانی برساند و مطابقت دهد.
همیشه همین‌طور است.

بشر در زمینه آرمان‌های مدنی چنین نمونه‌هایی
برای خود قرار داده است. لفظ «مدینه فاضله»
را حتماً شنیده‌اید. مدینه فاضله چنین جایی
است؛ مدینه آرمانی که بشر آن را در نهایت
حرکت خود قرار داده و سعی می‌کند تمدن
خود را با آن مطابقت دهد. البته هر یک از
اقوام، مدینه فاضله متفاوتی دارند یا حتی
بعضی از این مدینه‌های فاضله، صرفاً عقلی
است. در جامعه غربی به این مدینه فاضله،
«اتوپیا» می‌گویند. «اتوپیا» همان جامعه خیالی
است که در نهایت، جامعه غربی می‌خواهد
خود را با آن تطبیق دهد. لفظ «امام» هم از
همین جا آمده.

امام در غربی به معنای «جلو» و «پیش» است؛
نمونه آرمانی که انسان سعی می‌کند خود را در
اعمال و خلیات با آن مطابقت دهد و از آن
تبعیت کند. به همین دلیل لفظ امام را برایش
وضع کردند؛ گویی این نمونه آرمانی در عمل و
اخلاق پیشاپیش و جلودار انسان است. در
فرهنگ غرب معادل این الفاظ، کلمه
«قهرمان» است؛ چیزی که به آن «چمپیون» یا
در فرانسه «شامپیون» می‌گویند. چنین لفظی
را غرب معادل «اسوه»، «امام» یا نمونه آرمانی
می‌گیرد.

اصلی‌ترین کار تبلیغات غربی، «قهرمان‌سازی» است. چون بشر، فطرتاً نیازمند است که نمونه‌های آرمانی را پیشاپیش خود قرار دهد و سعی کند با آن مطابقت پیدا کند. بنابراین غرب از این خاصیت فطری بشر، استفاده کرده است. در واقع شیطان از این خاصیت استفاده می‌کند. این‌جا منظورمان از غرب، شیطان است. نه این که غرب را مساوی با شیطان بدانیم امام فرمودند: «آمریکا شیطان بزرگ است.» الحق که بیانی عجیب و الهی است. ما نمی‌خواهیم غرب را مساوی شیطان بگیریم، اما...

به هر ترتیب امروز هنر غرب عین تبلیغات است و تبلیغات جای هنر غرب را گرفته است.

امروز در تبلیغات غرب از همین خاصیت فطری بشر استفاده کرده‌اند. قهرمان‌هایی را برای جوامع بشری مطرح می‌کنند و از این طریق سعی می‌کنند جوامع را متناسب با اهداف خودشان، از نظر فرهنگی بسازند و آماده کنند. چون امروزه توسعه تسلط ابرقدرت‌ها به‌ویژه آمریکا بر جهان، به‌وسیله تبلیغات در جهان گسترده شده؛ نه از طریق راه‌های سیاسی و نظامی. راه‌های سیاسی و نظامی فرع بر تبلیغات است. نگاه اجمالی به دنیا، این مسأله را اثبات می‌کند. فرض کنید: در تمام دنیا چند میلیارد تلویزیون و رادیو هست؟ هیچ جامعه‌ای را نمی‌شناسیم که از تلویزیون و رادیو در امان باشد. این دست‌آورد غربی، همه جوامع بشری را پوشانده. همه تلویزیون‌های دنیا از سوی چند اتحادیه صهیونیستی اداره می‌شود. غیر از ایران، که بعد از انقلاب کار به دست جمهوری اسلامی و انقلاب افتاد. اما چه دست انقلاب افتادنی!... که اصلاً تلویزیون دست انقلاب افتاده یا نه؟ بماند.

به هر حال از نظر سیاسی، دست ما است و
تخته‌کردن در تلویزیون و رادیو فقط از این نظر
خطرناک است؛ وگرنه از نظر فرهنگی می‌دانیم
لطمه‌های زیاد و تأثیرهای منفی در جامعه دارد
و به آسانی نمی‌شود تأثیرهای عمیق فرهنگی
آن را خنثی کرد. فحشایی که در جامعه ما
گسترده شده، محصول اصلی تلویزیون است.
اما نمی‌توانیم در رادیو و تلویزیون را تخته کنیم؛
چون از نظر سیاسی لطمه می‌خوریم.